

ستراوینسکی

بمناسبت هفتاد و پنجمین سال تولد وی

بحث درباره «ستراوینسکی» و آثار وی کاری مشکل بنظر میرسد زیرا هر کدام از آثار او دارای سبک و لحن و صفاتی است که بادیگر آثارش اختلاف دارد و گاه کار این اختلاف بنضار می کشد. برای بسیاری از کسانی که خواسته اند شخصیت فنی و هنری او را تجزیه نمایند «ستراوینسکی» را معاللی بیچیده جلوه کرده، عده ای وی را هنرمندی که پیوسته در حال تحول و تغییر است قلمداد کرده اند و برخی بر آنند که «ستراوینسکی»، این مشهورترین و بزرگترین موسیقی دان دوره ما، از لحاظ هنری مدتهاست که راه انحطاط و تنزل درپیش گرفته است. ظاهراً در وهله اول، پس از مطالعه مجموع آثار وی، ممکنست بنظر برسد که آثار مختلف او هیچ جنبه مشترکی ندارد، و سبک و هنر او بی ثبات و متغیر است و حتی ممکنست بنظر برسد که «ستراوینسکی» هنرمندیست که در تکاپو و جستجوی راه و سبک هنری خود می باشد و هنوز آنرا باز نیافته است ...

ولی میتوان گفت که تنوع و دگرگونی آثار «ستراوینسکی» فقط بصورت ظاهر وجود دارد؛ یک مطالعه اجمالی، ولی سنجیده، آثار و شخصیت او نشان خواهد داد که شخصیت «ستراوینسکی» کمتر دستخوش تغییر و تحول بوره و هست و صفات برجسته و اصلی شخصیت او را میتوان بصورتی یکسان و لاینفیر، در تقریباً کلیه آثار قدیم و جدید

او، باز یافت. بدینمنی که معتقدات و طرز فکر هنری او هرگز بستنی نکرانیده و «ستراوینسکی» پیوسته نسبت بدانها وفادار و مؤمن باقی مانده است. بقول یکی از نویسندگان شرح احوال ستراوینسکی «... شخصیت هنری وی از فرط سادگی متحیرمان می‌سازد و اگر ما از دریافتن هنر وی عاجز میمانیم بدان علت است که وجود ما بیش از حد پیچیده است و گرنه شخصیت هنری او هیچگاه عوض نمیشود...»

همه جنبه های کلی شخصیت هنری ستراوینسکی را در همان نخستین خاطره ای که ستراوینسکی از کودکی خود نقل می‌کند میتوان باز یافت: وی در کتاب «وقایع زندگی من» نقل می‌کند که روزی، در کودکی، در مزرعه ای بدھقان درشت - اندامی برمیخورد که برای سرگرم داشتن بچه ها نغمه سازه ای متشکل از دو «سیلاب» میخواند. این نغمه - متشکل از دو صوت متناوب - از لحاظ موسیقی کاملاً بی معنی بود. دهقان مزبور، برای همراهی نغمه ساده خود، کف دست راست خود را بزیر بغل می‌چسباند و سپس با حرکتی سریع بازوی چپ خود را، درحالی که پیازوی راستش تکیه داده بود، می‌چنانند. وی بدین ترتیب از زیر پیراهن خود صدائی بیرون می‌آورد که خشن و نازیبیا بود ولی وزن و ضربی متناسب داشت که فوق العاده موجب تفریح ستراوینسکی خردسال میشد.

این خاطره ساده، برای کسانی که با آثار و طرز تفکر ستراوینسکی آشنائی دارند بسیار پر معنی است زیرا نغمه سازه ای که اشاره شد از لحاظ موسیقی مسلماً جز ترکیبی از اصوات و اوزان مقدماتی نبوده و خالی از هر نوع - باصطلاح - «هیجان هنری» بوده است و این خود، یکی از برجسته ترین خصوصیات شخصیت هنری ستراوینسکی است که هرگز در پی «هیجان هنری» نبوده است. ستراوینسکی را، با همه معلومات فلسفی و هنری بسیار جامعش، نمیتوان یک زیامتی شناس بشمار آورد بلکه بی اغراق میتوان وی را یسکنفر صنعتگر شمرد زیرا طرز فکر هنری ستراوینسکی ویرا بیشتر بهنرمندان صنعتگر زحمتکش قرون وسطای اروپا نزدیک می‌سازد تا بهنرمندان خیال پرداز دوره ما. در تأیید این معنی گفته اند که وی «... بهیچوجه در پی آن نیست که با اشیاء و چیزهای زیبا هنری بسازد بلکه میخواهد با هنر چیزهایی زیبا بسازد؛ از همینرو برای وی ماده اولیه ای که باید با آن کار کرد اهمیتی ندارد، آنچه منظور اوست اینست که ماده اولیه مزبور متناسب با مورد استعمال و مصرف آن باشد. زیرا در حقیقت وظیفه هنر، متشکل ساختن ماده ای است بصورتی که پر نور در آن بدرخشد...»

البته بدین گفته ممکنست برخی اعتراض کنند که آفرینش هنری فقط ترکیب و پرداختن یک ساختمان صوتی نیست؛ یا اینکه: موسیقی زبانست که بوسیله آن آهنگ ساز پیامی بشنوندگان عرضه میدارد یا بعبارت دیگر موسیقی چیزی - یا کسی را - بیان و توصیف میکند.

ستراوینسکی بدین گفته و اعتراض، با صراحتی که خاص اوست، اینگونه پاسخ داده است: «... موسیقی اصلاً و ذاتاً از بیان و توصیف هر چیزی ناتوانست: خواه يك احساس یا يك موقعیت، خواه يك پدیده طبیعت و غیره...»

این پاسخ مسلماً همه کس را قانع و مجاب نمیسازد، بخصوص بدان علت که اغلب آثار خود ستراوینسکی موضوع و مضمونی دارد که موسیقی را به بیان و توصیف احساسات و موقعیت‌هایی، و یا به نقاشی مناظر و شخصیت‌هایی، وامی‌دارد. از همینرو چنین بنظر میرسد که بین قول و فعل ستراوینسکی تضاد و تباینی هست. برای روشن ساختن مطلب توضیحی مختصر ضرورت دارد: محیط و روحیات «رنسانس» و «رماتیسم» در مغرب زمین موجب شده است که از چند قرن با بنظر، موسیقی را همچون وسیلهٔ بیانی شخصی بنگرند که مصنف آن بدان وسیله زندگی یا عوالم درونی شخصی خود را بیان می‌دارد. در حالیکه برای ستراوینسکی آثار موسیقی همچون محصولات و اشیاء ساخته شده‌است که از سازنده و آفریننده آنها جدا شده‌اند؛ مادهٔ اولیه هنری را، از نظر ستراوینسکی، میتوان بنا بنظور و مصرفی که در کار است، بشکل‌های مختلفی درآورد و پرداخت. این مادهٔ اولیه در هر صورت مابین هیچ چیزی نخواهد بود ولی میتواند محیط و حدود دقیقی برای کار و منظور معینی ایجاد نماید، هم‌اوقات موقعیت و مضمون منظور پیش برود، پرورش یابد یا با آن منطبق گردد. بنابراین مسئلهٔ اساسی برای ستراوینسکی مسئلهٔ پیدا کردن «فورم» و شکل متناسب با منظور و مصرفیست که پیش‌بینی شده‌است. تصویر موسیقی «بیان» (Expression) نیست بلکه «مصرفی» (Représentation) اندیشه یا احساسیست که هنر، آنرا بصورتی دیگر گونه، مسخ شده، - ولی باشباهت زیاد - بنا عرضه می‌دارد. بنا بر این، همچنانکه گفتیم، مسئلهٔ اساسی برای ستراوینسکی، مسئلهٔ یافتن نشانه و «سنبول» (Simbole) موسیقی است که معرف موقعیت منظور باشد.

در اینجا بی‌مناسبت نیست داطنای را که غالباً ستراوینسکی برای دوستانش تعریف می‌کند و مربوط باینست که چگونه «سنبول» مورد نظر قسمت سوم «پتروشکا» را یافته است - نقل کنیم:

«مور» (Maure) که یکی از قهرمانان داستان «پتروشکا» است، عروسک خیمه - شب بازی سنگین و وحشی و بی‌روحیست که بسحر جادوگری حیات یافته و احساساتی حیوانی و خشن دارد. «مور»، حسود و سمج، در جعبه‌ای که در آن جایش داده‌اند

۱ - «Pétouchka» که موسیقی باله‌ای را تشکیل میدهد از آثار مهم و مشهور ستراوینسکی است. مضمون و داستان این باله وقایع و حوادثیست که بین سه عروسک خیمه شب بازی که بصورت انسانهای زنده درآمده‌اند اتفاق می‌افتد.

او، باز یافت. بدینمنی که معتقدات و طرز فکر هنری او هرگز بستنی نکرانیده و «ستراوینسکی» پیوسته نسبت بدانها وفادار و مؤمن باقی مانده است. بقول یکی از نویسندگان شرح احوال ستراوینسکی «... شخصیت هنری وی از فرط سادگی متحیرمان می سازد و اگر ما از دریافتن هنر وی عاجز میانیم بدان علت است که وجود ما بیش از حد پیچیده است و گرنه شخصیت هنری او هیچگاه عوض نمیشود...»

همه جنبه های کلی شخصیت هنری ستراوینسکی را در همان نخستین خاطره ای که ستراوینسکی از کودکی خود نقل می کند میتوان بازیافت: وی در کتاب «وقایع زندگی من» نقل می کند که روزی، در کودکی، در مزرعه ای بدهقان درشت-اندامی برمیخورد که برای سرگرم داشتن بچه ها نغمه ساده ای متشکل از دو «سیلاب» میخواند. این نغمه - متشکل از دو صوت متناوب - از لحاظ موسیقی کاملاً بی معنی بود. دهقان مزبور، برای همراهی نغمه ساده خود، کف دست راست خود را بزر بغل می چسباند و سپس با حرکتی سریع بازوی چپ خود را، درحالی که بیازوی راستش تکیه داده بود، می چسباند. وی بدین ترتیب از زیر پیراهن خود صدائی بیرون می آورد که خشن و نازیبیا بود ولی وزن و ضربی متناسب داشت که فوق العاده موجب تفریح ستراوینسکی خردسال میشد.

این خاطره ساده، برای کسانی که با آثار و طرز تفکر ستراوینسکی آشنائی دارند بسیار پر معنی است زیرا نغمه ساده ای که اشاره شد از لحاظ موسیقی مسلماً جزئی تر کیبی از اصوات و اوزان مقدماتی نبوده و خالی از هر نوع - باصطلاح - «هیجان هنری» بوده است و این خود، یکی از برجسته ترین خصوصیات شخصیت هنری ستراوینسکی است که هرگز در پی «هیجان هنری» نبوده است. ستراوینسکی را، با همه معلومات فلسفی و هنری بسیار جامعش، نمیتوان یک زیبایی شناس بشمار آورد بلکه بی اغراق میتوان وی را یکتا صنعتگر شمرد زیرا طرز فکر هنری ستراوینسکی و بسرا بیشتر بهتر مندان صنعتگر زحمتکش قرون وسطای اروپا نزدیک میسازد تا بهتر مندان خیال پرداز دوره ما. در تأیید این معنی گفته اند که وی «... بهیچوجه در پی آن نیست که با اشیاء و چیزهای زیبا هنری بسازد بلکه میخواهد با هنر چیزهایی زیبا بسازد؛ از همینرو برای وی ماده اولیه ای که باید با آن کار کرد اهمیتی ندارد، آنچه منظور اوست اینست که ماده اولیه مزبور متناسب با مورد استعمال و مصرف آن باشد. زیرا در حقیقت وظیفه هنر، تشکیل ساختن ماده ای است بصورتی که بر تو نور، در آن بدرخشد...»

البته بدین گفته ممکنست برخی اعتراض کنند که آفرینش هنری فقط ترکیب و برداختن یک ساختمان صوتی نیست؛ یا اینکه: موسیقی زبانیست که بوسیله آن آهنگساز پیامی بشنوندگان عرضه میدارد یا بعبارت دیگر موسیقی چیزی - یا کسی را - بیان و توصیف میکند.

ستراوینسکی به بدین گفته و اعتراض، با صراحتی که خاص اوست، اینگونه پاسخ داده است: «... موسیقی اصلاً و ذاتاً از بیان و توصیف هر چیزی ناتوانست؛ خواه يك احساس یا يك موقعیت، خواه يك پدیده طبیعت و غیره...»

این پاسخ مسلماً همه کس را قانع و مجاب نمیسازد، بخصوص بدان علت که اغلب آثار خود ستراوینسکی موضوع و مضمونی دارد که موسیقی را به بیان و توصیف احساسات و موقعیت‌هایی، و یا به نقاشی مناظر و شخصیت‌هایی، وامی‌دارد. از همینرو چنین بنظر میرسد که بین قول و فعل ستراوینسکی تضاد و تباینی هست. برای روشن ساختن مطلب توضیحی مختصر ضرورت دارد: محیط و روحیات «رنسانس» و «رمانتسم» در مغرب زمین موجب شده است که از چند قرن باینطرف، موسیقی را همچون وسیلهٔ بیانی شخصی بنگرند که مصنف آن بدان وسیله زندگی باعوالم درونی شخصی خود را بیان می‌دارد. در حالیکه برای ستراوینسکی آثار موسیقی همچون محصولات و اشیاء ساخته شده است که از سازنده و آفریننده آنها جدا شده‌اند؛ مادهٔ اولیه هنری را، از نظر ستراوینسکی، میتوان بنا بر منظور و مصرفی که در کار است، بشکل‌های مختلفی درآورد و پرداخت. این مادهٔ اولیه در هر صورت مابین هیچ چیزی نخواهد بود ولی میتواند محیط و حدود دقیقی برای کار و منظور معینی ایجاد نماید، بموازات موقعیت و مضمون منظور پیش برود، پرورش یابد یا با آن منطبق گردد. بنابراین مسئلهٔ اساسی برای ستراوینسکی مسئلهٔ پیدا کردن «فورم» و شکل متناسب با منظور و مصرفیست که پیش‌بینی شده است. تصویر موسیقی «بیان» (Expression) نیست بلکه «مصرفی» (Représentation) اندیشه یا احساسیست که هنر، آنرا بصورتی دیگر گونه، مسخ شده، - ولی باشباهت زیاد - با عرضه می‌دارد. بنا بر این، همچنانکه گفتیم، مسئلهٔ اساسی برای ستراوینسکی، مسئلهٔ یافتن نشانه و «سنبول» (Simbole) موسیقی است که معرف موقعیت منظور باشد.

در اینجا بی‌مناسبت نیست داستانی را که غالباً ستراوینسکی برای دوستانش تعریف می‌کند و مربوط باینست که چگونه «سنبول» مورد نظر قسمت سوم «پتروشکا»^۱ را یافته است. نقل کنیم:

«مور» (Maure) که یکی از قهرمانان داستان «پتروشکا»ست، عروسک خیمه - شب بازی سنگین، وحشی و بیروحيست که بسحر جادوگری حیات یافته و احساساتی حیوانی و خشن دارد. «مور»، حسود و سمج، در جعبه‌ای که در آن جایش داده‌اند

۱ - «Pétouchka» که موسیقی باله‌ای را تشکیل میدهد از آثار مهم و مشهور ستراوینسکی است. مضمون و داستان این باله وقایع و حوادثیست که بین سه عروسک خیمه‌شب بازی که بصورت انسانهای زنده درآمده‌اند اتفاق می‌افتد.

او، باز یافت. بدینمنی که معتقدات و طرز فکر هنری او هرگز بسنی نکرانیده و «ستراوینسکی» پیوسته نسبت بدانها وفادار و مؤمن باقی مانده است. بقول یکی از نویسندگان شرح احوال ستراوینسکی «... شخصیت هنری وی از فرط سادگی متحیرمان می‌سازد و اگر ما از دریافتن هنر وی عاجز میمانیم بدان علت است که وجود ما بیش از حد پیچیده است و گرنه شخصیت هنری او هیچگاه عوض نمیشود...»

همه جنبه های کلی شخصیت هنری ستراوینسکی را در همان نخستین خاطره ای که ستراوینسکی از کودکی خود نقل می‌کند میتوان باز یافت: وی در کتاب «وقایع زندگی من» نقل می‌کند که روزی، در کودکی، در مزرعه ای بدهقان درشت-اندامی برمیخورد که برای سرگرم داشتن بچه ها نغمه ساده ای متشکل از دو «سیلاب» میخواند. این نغمه - متشکل از دو صوت متناوب - از لحاظ موسیقی کاملاً بی معنی بود. دهقان مزبور، برای همراهی نغمه ساده خود، کف دست راست خود را بزیر بغل می‌چسباند و سپس با حرکتی سریع بازوی چپ خود را، درحالی که پیازوی راستش تکیه داده بود، می‌چسباند. وی بدین ترتیب از زیر پیراهن خود صدائی بیرون می‌آورد که خشن و نازیبا بود ولی وزن و ضربی متناسب داشت که فوق العاده موجب تفریح ستراوینسکی خردسال میشد.

این خاطره ساده، برای کسانی که با آثار و طرز تفکر ستراوینسکی آشنائی دارند بسیار پر معنی است زیرا نغمه ساده ای که اشاره شد از لحاظ موسیقی مسلماً جز ترکیبی از اصوات و اوزان مقدماتی نبوده و خالی از هر نوع - باصطلاح - «هیجان هنری» بوده است و این خود، یکی از برجسته ترین خصوصیات شخصیت هنری ستراوینسکی است که هرگز در پی «هیجان هنری» نبوده است. ستراوینسکی را، با همه معلومات فلسفی و هنری بسیار جامعش، نمیتوان یک زیبایی شناس بشمار آورد بلکه بی اغراق میتوان وی را بسکندر صنعتگر شمرد زیرا طرز فکر هنری ستراوینسکی ویرا بیشتر بهنرمندان صنعتگر زحمتکش قرون وسطای اروپا نزدیک می‌سازد تا بهنرمندان خیال پرداز دوره ما. در تأیید این معنی گفته اند که وی «... بهیچوجه در پی آن نیست که با اشیاء و چیزهای زیبا هنری بسازد بلکه میخواهد با هنر چیزهایی زیبا بسازد؛ از همینرو برای وی ماده اولیه ای که باید با آن کار کرد اهمیتی ندارد، آنچه منظور اوست اینست که ماده اولیه مزبور متناسب با مورد استعمال و مصرف آن باشد. زیرا در حقیقت وظیفه هنر، تشکیل ساختن ماده ای است بصورتی که بر تو نور در آن بدرخشد...»

البته بدین گفته میکنند برخی اعتراض کنند که آفرینش هنری فقط ترکیب و برداختن یک ساختمان صوتی نیست؛ یا اینکه: موسیقی زبانیست که بوسیله آن آهنگساز پیامی بشنوندگان عرضه میدارد یا بعبارت دیگر موسیقی چیزی - یا کسی را - بیان و توصیف میکند.

ستراوینسکی بدین گفته و اعتراض، با صراحتی که خاص اوست، اینگونه پاسخ داده است: «... موسیقی اصلاً و ذاتاً از بیان و توصیف هر چیزی ناتوانست: خواه يك احساس یا يك موقعیت، خواه يك پدیده طبیعت و غیره...»

این پاسخ مسلماً همه کس را قانع و مجاب نمیسازد، بخصوص بدان علت که اغلب آثار خود ستراوینسکی موضوع و مضمونی دارد که موسیقی را به بیان و توصیف احساسات و موقعیت‌هایی، و یا به نقاشی مناظر و شخصیت‌هایی، وامی‌دارد. از همینرو چنین بنظر میرسد که بین قول و فعل ستراوینسکی تضاد و تباینی هست. برای روشن ساختن مطلب توضیحی مختصر ضرورت دارد: محیط و روحیات «رنسانس» و «رماتیسیم» در مغرب زمین موجب شده است که از چند قرن باینطرف، موسیقی را همچون وسیله بیانی شخصی بنگرند که مصنف آن بدان وسیله زندگی یا عوالم درونی شخصی خود را بیان می‌دارد. در حالیکه برای ستراوینسکی آثار موسیقی همچون محصولات و اشیاء ساخته شده‌است که از سازنده و آفریننده آنها جدا شده‌اند؛ ماده اولیه هنری را، از نظر ستراوینسکی، میتوان بنا بنظور و مصرفی که در کار است، بشکل‌های مختلفی درآورد و پرداخت. این ماده اولیه در هر صورت مابین هیچ چیزی نخواهد بود ولی میتواند محیط و حدود دقیقی برای کار و منظور معینی ایجاد نماید. هم‌اوقات موقعیت و مضمون منظور پیش برود، پرورش بیابد یا با آن منطبق گردد. بنا بر این مسئله اساسی برای ستراوینسکی مسئله پیدا کردن «فورم» و شکل متناسب با منظور و مصرفیست که پیش‌بینی شده‌است. تصویر موسیقی «بیان» (Expression) نیست بلکه «معرفی» (Représentation) اندیشه یا احساسیست که هنر، آنرا بصورتی دیگرگونه، مسخ شده، - ولی باشباهت زیاد - با عرضه می‌دارد. بنا بر این، همچنانکه گفتیم، مسئله اساسی برای ستراوینسکی، مسئله یافتن نشانه و «سنبول» (Simbole) موسیقی است که معرف موقعیت منظور باشد.

در اینجا بی‌مناسبت نیست داستانی را که غالباً ستراوینسکی برای دوستانش تعریف می‌کند و مربوط باینست که چگونه «سنبول» مورد نظر قسمت سوم «پتروشکا» را یافته است - نقل کنیم:

«مور» (Maure) که یکی از قهرمانان داستان «پتروشکا» است، عروسک خیمه - شب‌بازی سنگین، وحشی و بی‌روحیست که بسحر جادوگری حیات یافته و احساساتی حیوانی و خشن دارد. «مور»، حسود و سمج، در جعبه‌ای که در آن جایش داده‌اند

۱ - «Pétrouchka» که موسیقی باله‌ای را تشکیل میدهد از آثار مهم و مشهور ستراوینسکی است. مضمون و داستان این باله وقایع و حوادثیست که بین سه عروسک خیمه‌شب‌بازی که بصورت انسانهای زنده درآمده‌اند اتفاق می‌افتد.

حاصله اش سر رفته است . ستر اوینسکی ویرا، در اینحال، به بیری در قفس تشبیه میکند... آهنگسازی را مجسم نمائید که در برابر کاغذ «حامل» دار پنج خطی خود نشسته است و میخواهد بیری در قفس را نمایش دهد؛ آنچه نخست بنظر ستر اوینسکی میرسد «آکور» های بفواصل مساویست که بصورت «ضد ضرب» (Contre - temps) نوشته شده باشد و... معرف میله های قفس باشد :



سپس، طرح نغمه ای که گردش آن لاینقطع بنقطه معین بر میگردد و... رفت و آمد بیری در قفس را نشان میدهد :



با توجه بدانچه گذشت میتوان گفت که «فورم» و سبک هر کدام از آثار ستر اوینسکی متناسب مضمون آن اثر ساخته شده و از همینروست که آثار وی این چنین متنوع و متفاوت جلوه میکند . هر کدام از آثار وی سبک و طریقه جدیدیست و آثار پیش یا پس از آن شباهتی ندارد . بهمین علت است که در آثار ستر اوینسکی کمتر نشانی از خود او، از احساسات و عوالم شخصی و فردی او، میتوان بازیافت . هر کدام از آثار او در حقیقت طرح و حل مسئله جدیدیست که ستر اوینسکی برای حل آن از کلیه راههای حل استفاده می کند و، پس از آن، بطرح و حل مسئله ای دیگر میپردازد . بهمین دلیل است که دنبال کردن و دریافتن سبک و آثار ستر اوینسکی مشکل است بخصوص بآن دلیل که معمولاً شنوندگان و دوستداران عادی موسیقی جز بآنچه که می شناسد علاقه ندارند و از آنچه که نمی شناسند بیمناک و نسبت بدان مشکوکند؛ و بهمین دلیل است که دنبال کردن سبک و آثار ستر اوینسکی حتی غالباً دوستان وفادار و معتقد او را نیز گمراه میسازد . نباید از دیده بدور داشت که این چنین قابلیت تجدید و تغییر سبک دائمی و لاینقطع، جز در دسترس طبع و قدرت آفریننده ای غنی و پرمایه نمیتواند بود .

پدر ستر اوینسکی یکی از خوانندگان اپرای «سن پترزبورگ» و از اجرا کنندگان مشهور اپراهای چایکوفسکی بود . استاد وی «ریسکی کرساکف»، که بر دو بهم مربی

و معلمی برجسته بود، با اینحال موسیقی علمی را همچون هنر جلوه گر ساختن ترانه‌های عامیانه تلقی می‌کرد... «پرنده آتشین» اولین اثر مشهور ستر اوینسکی که سفارش «دیباکیلو» بسال ۱۹۰۹ نوشته شد از «ریسکی کرساکف»، «دوبوسی» و «راول» تأثیراتی درخود دارد ولی باوجود این تمایل شدیدی به تحول و تغییر فورم در آن مشهود است. در «پتروشکا» که دو سال بعد بروی صحنه آمد بنظر میرسد که ستر اوینسکی راه و شخصیت هنری خود را یافته و بدان مسلط است. این اثر، دروهله اول، باهمه تازگی خود، بهلت خشونت و صراحت «آرمونی» آن بنظر عده ای اثری منحط و قهرامی آمد. «تقدیس بهار» (Sacre du printemps) که نمایش نخستین آن زدو خورد وجدالی تاریخی بهمراه داشت، اثری بسیار جسارت آمیز بود که با اینحال استحکام و تعادل یک اثر «کلاسیک» را عرضه میداشت. این اثر پرسروصدا و پر جنب و جوش در عین حال مشحون از لطافت شاعرانه ایست که در مورد صنعتگری چون ستر اوینسکی که بیان احساسات را از موسیقی جدا می‌سازد، موجب تعجب میتواند شد. او خود در این مورد معتقد است که صنعتگر هنرمند خواه و ناخواه در اثر خود نشانی از شخصیت خود بجا می‌گذارد که زاوه هیجانست. ستر اوینسکی الهام هنری را هیجانی میدانده که از نزدیک شدن به کشف یک فورم دست میدهد، همچون مسرت و تعجب مادری در برابر طفل نوزادش؛ طفلی که از وجود وی بیرون آمده ولی برایش موجودی ناشناس است...

آنچه مسلمست اینکه تلاش و تکاپوی صنعتگر هنرمند در ساختن و پیدا کردن فورم مورد نظر، خالی از هیجان و الهام نیست، و اینگونه زحمت و تلاش - هر قدر هم «هشیارانه» باشد - با شور و هیجانی آمیخته است.

در سال ۱۹۱۳ ستر اوینسکی در کشور سوئیس، در همسایگی «راموز» ادیب مشهور سوئسی در ناحیه ای انکورخیز مسکن می‌گزیند. در آثار این دوره، ستر اوینسکی از ارکستر بزرگ و وسائل درخشان و پر جلای آن چشم می‌پوشد و میکوشد که با حداقل وسائل ممکن به حد کمالی دست یابد. از جمله آثار این دوره قطعه «عروسی» (Noces) با آواز جمعی و ارکستر نام میتوان برد. صراحت و دقت آثار این دوره وی بخصوص قابل توجه است. همه چیز در آنها بانظم و صراحت بسیار و خالی از هر گونه ابهامی محاسبه و کار گذاشته شده است بطوریکه اجرا کنندگان آنها کمتر میتوانند برخلاف معمول - از لحاظ اجرا (Interpretation) چیزی بر آن بیفزایند یا تغییری در آن بدهند.

در آثار ستر اوینسکی که در بین سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ یعنی در دوره اقامت وی در پاریس نوشته شده است نیز سبک ستر اوینسکی یک نوع سادگی متمایل است بدین معنی که در آنها هیچ نوع شاخ و برگ و پیرایه زائدی نمیتوان یافت. ستر اوینسکی

هیچگاه از نورم‌های قدیمی روی بر نیگرداند ولی فورم‌های مزبور را با نظم و ترتیبی نو و بی سابقه بکار می‌بندد. یکی از آخرین آثار او یعنی اپرای (The Rake's progress) که یفرانسه بنام «هرزه» (Le Libertin) معروفست، اثریست که در آن همه تمهیدات و فورمول‌های قدیمی قرنهای گذشته اپراهای ایتالیائی بکار رفته است. آخرین آثار او، که در چند سال اخیر نوشته شده است، سبک و تکنیک آتونال می باشد... بقول یکی از موسیقیدانان اروپائی «... هنوز معلوم نیست که بزرگترین آهنگساز قرن ما، در آستانهٔ هفتاد و پنج سالگی، در آثار آیندهٔ خود بچه سبک و شیوهٔ نو یا کهنه‌ای متوسل خواهد شد...»



شپوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی